

حجیت قطع و یقین از نظر مرحوم میرزا مهدی اصفهانی*

محمد بیابانی اسکویی^۱

چکیده:

این مقاله در مورد معنای دو کلمه قطع و یقین، حجیت آنها، تفاوت علم با قطع و دیگر نکات مربوط به این آموزه‌ها و مفاهیم است که نگارنده در بیان شماری از عالمان شیعی به ویژه سید علی مدنی و میرزا مهدی اصفهانی آنها را تبیین می‌کند.

کلیدواژه‌ها: قطع، یقین، حجیت، علم، سید علی مدنی، میرزا مهدی اصفهانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۱۰؛ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰.

۱. محقق و مدرس حوزه علمیه قم

معنای قطع و یقین

قطع و یقین حالت نفسانی انسان است که در آن حالت، انسان نسبت به آنچه قطع به آن داشته و یقین به آن کرده است، هیچ احتمال خلاف و اشتباهی نمی‌دهد و مورد یقین و قطع خویش را عین واقع می‌داند. به این اعتبار به قطع و یقین، علم هم اطلاق گردیده است؛ ولی در واقع و حقیقت، قطع به هیچ وجه جای علم را نمی‌گیرد و علم منزله از خطا و اشتباه است؛ در حالی که قطع و یقین همواره با خطا و اشتباه همراه است و هیچ یقین و قطعی مأمون و مصون از خطا و اشتباه نیست.

اینکه گفته می‌شود هیچ یقین و قطعی مصون از خطا و اشتباه نیست، خودش دلیل و نشانه و علامتی است بر حقیقتی که حاکم بر قطع‌ها و یقین‌ها می‌باشد. وجود همان امر است که انسان می‌تواند به ضرس قاطع بگوید قطع‌ها و یقین‌ها مصون از خطا و اشتباه نیستند. هیچ انسان غیر معصومی را نمی‌توان یافت که بگوید: در هیچ کدام از قطع‌ها و یقین‌های من به هیچ وجه نمی‌توان خطا و اشتباه پیدا کرد.

معنای حجّت

حجّت به معنای دلیل و برهان است. هر انسانی در هر کاری که انجام می‌دهد نسبت به جامعه انسانی و دینی خویش، دلیل و برهان قانع‌کننده و روشن‌گر باید داشته باشد. فرض کنید شخصی مسئولیت خاصی را در جامعه به عهده گرفته است و عقلای آن جامعه تخلفاتی از او مشاهده کنند و به او تذکر دهند. در این صورت آن مسئول باید دلیل روشن و برهان روشن‌گری بر تخلف خودش ارائه کند. عقلای قوم نیز بر تخلف آن مسئول باید دلیل قانع‌کننده و روشن‌گری به رعیت و مردم داشته باشند.

در مورد انسان نسبت به خدا و نیز خدا به انسان نیز باید دلیل روشن‌گری ارائه شود. اگر بنده‌ای تخلفی کرده است، باید خدای تعالی برای تخلف او و جزای تخلف اش دلیل قانع‌کننده و روشن داشته باشد تا جای هیچ شک و شبهه و تردید در کار خدای تعالی نسبت به بنده اش باقی نماند و به این ترتیب جایی برای هیچ گونه عذر و بهانه‌ای برای بنده باقی نماند. اگر بنده کاری را با حجّت و برهان و دلیل انجام داده باشد که پیش خدای تعالی

حجیت آن پذیرفته باشد، در آن صورت بنده معذور است و هیچ تخلفی برای او در نظام حکومت عدل الهی وجود نخواهد داشت.

حجیت ذاتی و حجیت عقلایی

در یک تقسیم بندی، حجت‌ها و دلیل‌ها به ذاتی (یعنی عقلی) و عقلایی تقسیم می‌شود. حجیت ذاتی آن دلیل و برهان و حجتی است که بالذات حجت است و در حجیت خود نیاز به هیچ امر دیگری ندارد. حجیت ذاتی هر حجتی دائرمدار کشف ذاتی آن است. هر حجتی در کشف از حقیقت استقلال دارد و به ذات خود حقیقت را روشن کند، به آن حجت ذاتی گفته می‌شود. اما هر حجتی کشف ذاتی نداشته باشد، حجیت آن عقلایی خواهد بود.

حجیت ذاتی قطع در علم اصول

مرحوم شیخ انصاری معتقد است که قطع و یقین حجیت ذاتی دارد نه جعلی و اعتباری عقلایی. او می‌نویسد: «لا إشکال فی وجوب متابعة القطع والعمل علیه مادام موجود؛ لأنه بنفسه طریق إلى الواقع، وليس طریقیته قابلة لجعل الشارع إثباتاً أو نفیاً». (فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۹).

در وجوب پیروی از قطع و عمل طبق آن، تا آنجا که قطع موجود باشد، هیچ اشکالی نیست؛ زیرا قطع خودش راهی به سوی واقع است، و طریق و راه به واقع بودن رانه از جهت اثبات و نه از جهت نفی جعل شارع، نمی‌پذیرد.

طبق این بیان قطع برای هر کسی از هر چیزی به وجود آید و امری که او به آن قطع یافته است، اگر وجوب داشته باشد، در آن صورت متابعت از آن واجب می‌شود و شارع نمی‌تواند در قطع انسان‌ها و قطع‌های یک انسان فرق بگذارد. به عنوان مثال، شارع نمی‌تواند قطع قطع یعنی شخص زودباور را از اعتبار بیندازد. نیز نمی‌تواند قطعی را که برای شخص بدون هیچ دلیل معتبری پدید آمده است، معتبر نداند.

تأملی در حجیت ذاتی قطع

قطع در حد ذات خودش کاشفیتی از واقع ندارد؛ اما شخص قاطع در هنگام قطع

نه تنها هیچ احتمال خلاف واقع بودن ندارد، بلکه صد در صد خود را کاشف از واقع می‌داند. اما با وجود این هر شخص می‌داند که قطع به خودی خود کاشفیت از واقع ندارد. در ارتباط با این جمله پرسش‌هایی می‌توان طرح کرد:

۱- آیا این جمله درست است؟

۲- مقصود از واژه «می‌داند» در این جمله چیست؟

۳- اگر «می‌داند» در این جمله همان «قطع دارد» باشد، دو تا قطع در این جمله چه تفاوتی با هم خواهند داشت؟

۴- فرض کنیم «می‌داند» یعنی قطع دارد. در این صورت جمله اینگونه می‌شود: «هر انسانی قطع دارد که قطع به خودی خود واقع‌نما نیست»؟

در این صورت هر انسانی قطع دارد که نباید به قطع به خودی خود اعتماد کند، چون قطع دارد که قطع به خودی خود واقع‌نما نیست. توجه به این مطلب نشان می‌دهد که واژه «می‌داند» در آن جمله اگر درست باشد، نمی‌شود به معنای قطع باشد. بلکه باید معنای آن حقیقتی باشد که قطع را می‌تواند پوشش دهد و به آن اشراف و احاطه یابد.

نکته دیگر درباره حجیت ذاتی قطع این است: فرض می‌کنیم برای شخصی قطعی پدید می‌آید، ولی پس از اندکی متوجه می‌شود که خلاف واقع بوده است. بعد از مدتی باز متوجه می‌شود که این قطع دوم هم درست نبوده است. چنین شخصی با تکرار چنین مشکلاتی در قطع‌های خویش نسبت به خودش در ارتباط با چنین حالتی که برایش پیش می‌آید دنبال راه حلی می‌گردد یا نه؟ به نظر نمی‌رسد یک انسان عاقل به این سؤال، جواب منفی بدهد، بلکه هر عاقلی می‌گوید: آری، او نسبت به نفس خویش باید تأمل کند و ببیند چرا دچار چنین مشکلی می‌شود. اما سؤالی در این جواب پیش می‌آید و آن اینکه: مگر نه این است که این حکم که او باید دنبال راه حل این مشکل باشد، خودش یک قطع است و خود همین هم مشمول همان مشکل است؟ پس برای حل مشکل، این انسان عاقل باید به امر دیگری این نکته را فهمیده باشد که خود آن قطع نباید بوده باشد.

فرق علم و قطع

پیش از این درباره قطع و یقین توضیح داده شد و روشن گردید قطع حالت نفسانی انسان است که با وجود آن حالت، انسان احتمال خلافی نسبت به آنچه به آن قطع پیدا کرده است، به هیچ وجهی از وجوه ندارد؛ در حالی که ممکن است همین قطع او غیر مطابق با واقع بوده باشد.

کسانی که حجیت قطع را ذاتی و عقلی می‌دانند معتقدند که علم هم همان قطع است. اما در تعریف علم در بیان برخی از دانشمندان این گونه آمده است: العلم الاعتقاد الجازم المطابق للواقع. (ریاض السالکین، ج ۱، ص ۳۲۰).

علامه مجلسی می‌نویسد: إنَّ الله تعالی لم یبیین أحكامه علی ظنون الخلق، و الالکان العلم جهلاً، إذ الظنّ قد یكون باطلاً فیکون جهلاً لعدم مطابقته للواقع. و أمر عباده بالتّباع العلم، و هو الیقین المطابق للواقع. (مرآة العقول، ج ۲۵، ص ۲۸۱).

مرحوم مجلسی در توضیح یقین می‌نویسد: الیقین الاعتقاد الجازم المطابق للواقع. (مرآة العقول، ج ۷، ص ۲۷۲).

نیز در جای دیگر می‌نویسد: المشهور أنّ الیقین هو الاعتقاد الجازم المطابق للواقع. و یظهر من بعض الأخبار أنّه العلم الذی یترتّب علیه العمل. (مرآة العقول، ج ۵، ص ۲۹۳).
مرحوم ملا صالح مازندرانی نیز می‌نویسد: إنّ الظنّ قد یكون باطلاً فیکون جهلاً لعدم مطابقته للواقع. و أمر عباده بالتّباع العلم و هو الیقین المطابق للواقع. (شرح کافی، ج ۱۲، ص ۶۰).

نیز می‌نویسد: الیقین... هو الاعتقاد الجازم المطابق الثابت الذی لا یمکن زواله و هو فی الحقیقة مؤلّف من علمین: العلم بشیء و العلم بأنّه لا یمکن خلاف ذلك العلم. (شرح کافی، ج ۸، ص ۱۲۸ و ۱۲۹).

در این تعبیرها می‌بینیم که هر یقین و قطعی را نمی‌توان علم گفت؛ بلکه علم، قطع و یقینی است که مطابق با واقع باشد و خلاف واقع بودن آن غیر ممکن باشد. با این بیان روشن می‌شود که این قطع و یقین که خلاف واقع بودن آن غیر ممکن است، همواره ثابت

خواهد بود و به هیچ وجه تغییر و تبدیلی در آن صورت نخواهد گرفت و تا انسان هست آن هم با او هست.

پس طبق این بیان، قطع و یقین حالت نفسانی برای انسان است که مطابقت و عدم مطابقت با واقع در حقیقت آن وجود ندارد. این حالت نشان نمی‌دهد که مطابق با واقع است یا نه؟ پس به این قطع و یقین نمی‌توان علم گفت، بلکه آن یقینی را می‌توان علم نامید که مطابق با واقع باشد. ولی توجه به این تعبیر نشان می‌دهد که حقیقت علم نباید قطع مطابق با واقع باشد، بلکه حقیقت علم باید نور و روشن کننده‌ای باشد که واقع را برای انسان روشن کند و اضافه بر آن قطع را هم روشن کند که با توجه به واقع به وجود آمده است یا بدون توجه به آن.

بدیهی است این بیان مرحوم ملا صالح مازندرانی که می‌فرماید: یقین در حقیقت از دو علم تألیف و ترکیب شده است، جای تامل دارد؛ زیرا در توضیح آن می‌فرماید: علم اول علم به شیء است و علم دوم علم به اینکه خلاف آن علم غیر ممکن است. می‌گوییم: اگر مقصود از علم به شیء همان علم به واقع باشد، در این صورت علم دوم نادرست خواهد بود. اما اگر علم اول همان قطع به شیء باشد - اعم از اینکه مطابق باشد یا نه - و مقصود از علم دوم هم قطع باشد، در این صورت مطابقت و عدم مطابقت از آن به دست نمی‌آید. پس معلوم می‌شود که در این تعابیر، تسامح وجود دارد؛ همانطور که در بیان اندیشوران گرامی که جهل را به دو قسم تقسیم کرده‌اند: جهل بسیط و جهل مرکب، همین تسامح دیده می‌شود.

علم و یقین پیامبران و امامان علیهم‌السلام

پیامبران و امامان علیهم‌السلام اگر علمشان همین قطع باشد، در این صورت به هیچ وجه به هیچ صورتی نمی‌توانند بدانند که آیا نبوت و امامتشان درست است یا نه؟ و به طور کلی نبوت و امامت هم بی‌معنا می‌شود. این مطلب را مرحوم سید علی خان مدنی از بعضی محققان نقل کرده و می‌نویسد: قال بعض المحققین من أصحابنا المتأخرین: اعلم أنّ لفظ العلم یطلق فی اللغة علی الاعتقاد الجازم الثابت المطابق للواقع، و هذا یسمی

الیقین، و علوم الانبیاء و الأئمة علیهم السلام من هذا القبیل. (ریاض السالکین ج ۲، ص ۳۷۲). ایشان بعد از بیان این قسم از علم را که آن محقق آورده، قسمی دیگر از علم را بیان می‌کند، یعنی علمی که نفس انسانی با وجود آن، سکون و آرامش می‌یابد و به طور عادی حکم به صدق آن می‌شود. او این علم را «علم عادی» می‌داند که از خبر ثقه و امثال آن حاصل می‌شود. خدای تعالی هم در احکام خویش به همین علم اکتفا کرده است و با حصول آن عمل بر طبق آن را لازم می‌شمارد. و این را مقتضای شریعت آسان و راحت شمرده و معتقد است که سیره و روش اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام بر اعتنا به همین علم بوده است.

بعد از نقل این قسم دوم، ادامه عبارت آن محقق را این گونه نقل می‌کند:

«عقل خلاف این جزم را ممکن می‌داند و این منافاتی با عمل بر طبق این جزم ندارد؛ همان طور که جزم ما به حیات زید که لحظه‌ای از ما غایب شده است، با امکان عقلی موت ناگهانی او منافات ندارد. اگر در علمی که بدان باید عمل کنیم، عدم تجویز نقیض از نظر عقل را فرض کنیم، در این صورت به هیچ وجه برای ما نسبت به چیزی که از ما غایب باشد یا پیش ما حاضر باشد، علمی پدید نخواهد آمد. با این فرض لازم می‌آید حتماً نسبت به چیزی که اکنون مشاهده می‌کنیم شک داشته باشیم؛ به این صورت که شک کنیم آنچه الآن می‌بینیم، همان است که پیش از این دیده بودیم یا اینکه آن معدوم شده و خداوند این را در شکل او آفریده است؟ بلکه در برخی موارد شک به ضروریات نیز ورود خواهد کرد، همان طور که اشاعره به آن معتقدند؛ و این به روشنی سفسطه‌ای بیش نیست.»

کسی که کلام عرب را جستجو کند و در آن موارد استعمال لفظ علم را در محاورات عرفی ببیند، به جزم و قطع می‌رسد که اطلاق لفظ علم بر آنچه به واسطه آن بر انسان جزم و قطع حاصل می‌شود، اطلاق حقیقی است؛ این معنا یک حقیقت کلی است که به صورت تشکیکی بر افرادش صدق می‌کند و قطع پیدا می‌کند که اختصاص دادن لفظ علم به یقین، اصطلاحی است که برای اهل منطق پدید آمده است نه اهل لغت، زیرا بنای لغت بر ظواهر عرفی است نه این دقت‌های عقلی منطقی. (ریاض السالکین ج ۲، ص ۳۷۳).

در این کلام مرحوم سید علی خان مدنی نکاتی قابل تأمل است که به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- ایشان معتقد است که اگر منظور از واژه علم، یقین جزمی ثابت مطابق با واقع بوده باشد، در این صورت غیر از پیامبران خدا و امامان علیهم‌السلام هیچ فرد دیگری واجد آن نیست، زیرا در آن صورت ما نمی‌توانیم به چیزی عالم باشیم.

۲- علم به معنای مذکور، اصطلاح نوپدید برای اهل منطق است، ولی در محاورات عرفی علم چیزی است که به واسطه آن جزم و قطع به وجود می‌آید و یک حقیقت کلی است که به صورت تشکیکی به افرادش صدق می‌کند.

۳- علم نسبت به ضروریات به معنای اصطلاحی آن درست است. یعنی در امور ضروری علم به معنای اعتقاد جازم مطابق ثابت درست است. اما ایشان روشن نکرده است که مقصودش از ضروریات چیست؟

۴- به این عبارت ایشان توجه شود: «ولاینافی هذا الجزم تجویز العقل خلافه». منظور ایشان از «هذا الجزم» علم عادی است که از خبر ثقه و امثال آن به دست می‌آید. توجه داشته باشیم که ایشان واژه «جزم» یعنی قطع را در این مورد به کار می‌برد، در حالی که اصولیان ما نتیجه خبر ثقه را ظنّ خاصّ که حجیت عقلایی دارد می‌دانند، نه قطعی که حجیت ذاتی دارد. اما مرحوم سید علی خان مدنی معتقد است که خبر ثقه موجب جزم می‌شود.

نکته جالب آن است که ایشان معتقد است جزمی که از خبر ثقه برای انسان حاصل می‌شود، عقل انسانی خلاف آن را جایز می‌شمارد.

آنچه در این جمله ایشان خیلی مهم می‌نماید، این است که ایشان عقل انسانی را حقیقتی می‌داند که به این جزم و قطع، اشراف و حاکمیت دارد و انسان با آن می‌تواند در مورد جزم‌ها و قطع‌های خویش دقت و ارزیابی کند. اگر مقصود از عقل همین جزم و قطع بوده باشد، جایی برای این مطلب که عقل خلاف آن را جایز شمارد، وجود ندارد.

این مطلب که از عبارت مرحوم سید علی خان مدنی استفاده می‌شود، در آثار مرحوم میرزا اصفهانی به وضوح مشاهده می‌شود.

جایگاه عقل و علم در معرفت انسان

میرزای اصفهانی عقیده دارد که عقل و علم به ذات خود ظاهرند. لذا در ابواب الهدی

می نویسد:

فاعلم أن العقل الذي يشار إليه بلفظه في العلوم الإلهية هو النور الخارجي، الظاهر بذاته لكل عاقل حين ظهور حسن الأفعال وقبحها له. ويعرف به الجزئيات وغيرها، والصادق على الله والكاذب، والناصح الأمين والغاش الخائن. (ابواب الهدی، ص ۱۰۵).

ایشان عقل و علم را نوری مجرد می داند که مخلوق به مشیت و اراده خداوند متعال در انسان است. در این باره می نویسد: فمن عرفه يعرفه أنه الظاهر بذاته، المُظهر لكل شيء؛ فإنه يجد أن كل شيء مظلم ليس ذاته الظاهرية والمظهرية والشعور والفهم. فيعرف أن المظهر لتلك الحقائق المظلمة هو هذا النور المجرد. (ابواب الهدی، ص ۱۹۱)

منظور میرزای اصفهانی از نور مجرد، آن است که آن نور و حقیقت، عاری از این تاریکی و ظلمت است. به همین جهت می گوید که ذاتش ظهور دارد.

عقل و علم باب معرفت حقایق اند

میرزای اصفهانی می نویسد: واما طريقه تعالى في العلوم الإلهية فهو النور، وهو العقل الذي باب العلم. ولهذه الجهة يثير الأنبياء دفائن العقول و يعلمون الناس الكتاب والحكمة، و يخرجونهم من الظلمات إلى النور باذن ربهم إلى صراط العزيز الحميد. (ابواب الهدی، ص ۲۵۲).

میرزای اصفهانی یادآوری می کند که انسان با نور عقل به عالم نور راه می یابد و پیامبران نور عقل را برای انسان می کاوند. پس پیامبران حجت های بیرونی اند و عقل و خرد انسانی حجیت درونی انسان است که خدا به این انسان عطا فرموده و خارج از حقیقت انسان است. بنابراین نه پیامبر بدون وجود عقل می تواند انسان را به خدا و حقایق توجه دهد و نه عقل بدون پیامبر به سوی شناخت خدا و حقایق می تواند راه یابد. پیامبران در حقیقت انسان را به عقل و خردش توجه می دهند و با اشاره و کاویدن آن برای انسان، او را به نوری که دارای آن است توجه می دهند. آنگاه آنها به حقایق اشیاء علم و آگاهی پیدا می کنند و خوب و حق و باطل و صدق و کذب و پست و عالی را می یابند و از ظلمت به نور وارد می شوند.

فرق علم و قطع

میرزای اصفهانی می‌نویسد: إن صاحب الشرع فرّق بین العلم و بین القطع و یقین، فإنّ یقین و القطع ما یتطرّق إلیه الخطأ بعد الإصابة و لو لم یحتمله حین قطعه و یقینه و کثیراً ما نرى خطأهما فیكون جهلاً مرکباً و یندرجاً. و لا یمکن ردعه لأنّه لا یحتمل الخلاف إلا أنّ حجّتها فی الأمور المعاشیة و الشارع رخص العمل بها فی الفروع العملیة لعدم إمكان العلم فیها... و اما العقائد الدینیة فسلوک هذه الطریق فیها ممنوع للتحفظ عن الخطأ فیها لأهمّیتها. (انوار الهدایة، ص ۸۸).

در نگاه اول ممکن است انسان خیال کند که مرحوم میرزای اصفهانی در این عبارت مبتلا به تهافت و تناقض شده است؛ ابتدا می‌گوید امکان ندارد قاطع را از عمل به قطع اش بازداشت، زیرا احتمال خلاف نمی‌دهد. اما در ادامه می‌گوید: شارع در احکام ترخیص داده و در عقاید این طریق را منع کرده است.

ظاهر این دو عبارت با همدیگر سازگاری ندارد؛ زیرا اگر امکان بازداشتن قاطع از حرکت طبق قطع وجود نداشته باشد، پس رخصت دادن یا ندادن در مورد آن بی‌معنا خواهد بود؛ زیرا ترخیص در جایی معنا دارد که خلاف آن برای انسان امکان داشته باشد. اما به نظر میرزا انسان از نور علم برخوردار است و به نور علم می‌تواند تمام حالات خود را توجه کند و آنها را ادامه دهد یا از بین ببرد. به عنوان مثال، شارع نهی از نقض یقین به شک کرده و نیز امر به نقض یقین به یقین می‌کند. این نشان می‌دهد که انسان باید همواره به یقین‌های خویش و به معنای دیگر حالات خویش توجه کند و آنها را مورد بررسی قرار دهد. لذا هرگاه آنها را مطابق اصول روشن و واضح علمی دید، آنها را ابقا کند و اگر خلاف آنها را خلاف اصول علمی روشن در نظام زندگی خویش یافت، از آنها چشم پوشد و به آنها ترتیب اثر ندهد.

عدم تقسیم علم به موضوعی و طریقی

مرحوم میرزای اصفهانی معتقد است که تقسیم علم به معنای نوری که به ذات خود ظاهر و آشکار کننده امور دیگر باشد و به تعبیر دیگر کاشفیت ذاتی داشته و عین کشف از حقایق باشد، نادرست است. ایشان می‌نویسد: حیث انه لا جامع بینة و بین سائر الطرق

فلا یتصوّر فیہ الطریقۃ و الموضوعیۃ كما هو المتصوّر فی الیقین الذی یکون الجامع بینہ و بین غیرہ حیث الطریقۃ العقلائیة. (مصباح الهدی، ص ۵۰۱).

میرزای اصفهانی در این عبارات چند نکته را بیان می‌کند:

نکته اول عقلایی بودن حجیت و طریقت قطع و یقین است. این برخلاف نظر غالب اصولیان است که قطع را حجت ذاتی می‌شمارند. ولی میرزا در مقابل بر این باور است که قطع به مانند خبر ثقه و ظواهر احادیث و قرآن طریق عقلایی به واقع است، و شارع همان طور که می‌تواند از حجیت خبر ثقه در برخی موارد منع کند، از حجیت یقین هم می‌تواند باز دارد و واقع‌نمایی آن را تحدید کند؛ برخلاف حجیت و کاشفیت علم که بالذات کشف از واقع است و حجیت آن به اعتبار عقلا وابسته نیست.

نکته دوم اینکه جامع مشترکی میان علم و طرق عقلایی وجود ندارد. زیرا طریقت همه طرق عقلایی به عقل ترتب دارد؛ اما عقل در کاشفیت از واقع به هیچ چیز دیگری وابسته نیست. بنابراین علم، طریق به واقع حساب نمی‌شود؛ بلکه عین کشف واقع است. در حالی که یقین و دیگر طریق‌های عقلایی همه در طریقت به اعتبار عقلا وابسته‌اند.

نکته سوم اینکه قطع، ممکن است مطابق باشد یا مطابق نباشد. در این صورت از نظر عقلی هیچ‌گونه حجیت و کاشفیتی برای آن وجود ندارد و علم همان طور که کشف واقع می‌کند، کشف از عدم کاشفیت قطع و یقین از واقع را هم برای قاطع دارد. بنابراین شارع می‌تواند قطع را در موضوع حکم خویش اخذ کند و بگوید از مایعی که خمر بودن آن قطعی است، اجتناب کنید. این به خاطر آن است که شارع می‌داند انسان از نور علمی برخوردار است که می‌تواند به واسطه آن قطع خودش را ملاحظه کند و آنگاه که در مورد چیزی به قطع رسید، از آن دوری گزیند.

یقین مطابق با واقع

مرحوم میرزای اصفهانی می‌گوید: بنابراین علم اساس معارف الهی است. به همین علم روشن می‌شود که معارف الهی غیر از معارف و علوم بشری است؛ زیرا علم در نزد بشر، یقینی است که با اقامه قیاس بر نتیجه‌ها حاصل می‌شود. و اساس علوم و معارف بشری

همین است نه یقینی که به نور علم و عقل حاصل شده و مطابق واقع بودن آن به نور علم و عقل احراز شده است. در حجیت این یقین هیچ سخنی نیست. احادیثی که در ارتباط با اندک بودن یقین میان مردم وارد شده است، به همین یقین باز می‌گردد. همین یقین است که به گفته امامان، خداوند آن را میان بندگان خویش تقسیم کرده است. این یقین مربوط به معرفت خدای تعالی است و برای آن روحی خاص وجود دارد و علم و عقل، دلیل مطابقت آن با واقع است.

یقینی که به واسطه حواس دستیاب می‌شود، جای گفتگو در حجیت آن نیز وجود ندارد؛ زیرا مطابقت این یقین با واقع نیز به نور علم و عقل احراز می‌شود. نیز در یقینی که با توجه به سخنان خدای تعالی و رسول و خلفایش به دست می‌آید، جای هیچ سخنی وجود ندارد؛ زیرا در نظایر این یقین، نور علم و نور خدا و رسول خدا، بر مطابقت این یقین‌ها بر واقع دلالت دارند.

بلکه مشکل در یقینی است که اساس معارف و علوم بشری است که آن عبارت است از ثبوت محمول بر موضوع در قضیه حملیه...

آن حالت نفسانی است که همان جزم و اطمینان و سکون نفس انسان به ثبوت محمول به موضوع است که موجب می‌شود احتمال خلاف آن از نفس انسانی از بین برود... این حالت از جهت احکام و اِتقان «یقین» و از جهت عدم احتمال خلاف، «قطع» نامیده می‌شود. این یقین عین کشف تحقق شیء و ثبوت آن در واقع نیست، همان گونه که خطای آن در موارد زیاد به عیان ثابت است. پس بدیهی است که توهم حجیت ذاتی نه عرضی برای آن باطل است. وقتی حجیت آن ذاتی نیست، پس باید حجیت آن از نظر شارع تأیید شود. (مصباح الهدی، ص ۵۰۳ و ۵۰۴).

مرحوم میرزای اصفهانی بیان می‌کند که به طور کلی قطع و یقین یک حالت نفسانی است که در حد ذات خودش به هیچ وجه واقع‌نمایی ندارد. بر این اساس نمی‌توان حجیت آن را ذاتی دانست، بلکه حجیت آن باید عرضی باشد. بنابراین قطعی که به حجت ذاتی برگردد، در حجیت آن جای هیچ سخن و گفتگویی نخواهد بود؛ چنانکه قطع و یقینی که بازگشت آن به حجت ذاتی نباشد، هیچ اعتباری برای آن در حد ذاتش نخواهد

بود. اما اگر از طرق عقلایی بوده باشد که شارع آن را در احکام و فرامین خودش تأیید کرده باشد، حجت خواهد بود. در غیر این صورت از نظر شارع هیچ گونه حجیتی ندارد. ایشان قطع‌ها و یقین‌هایی را که به حجت ذاتی حاصل می‌شوند، عبارت می‌داند از قطع و یقین به معرفت خدای واقعی عینی و حقایق واقعی عینی که به حواس انسانی به روشنی قابل درک هستند، و کلام خدای تعالی و اهل بیت علیهم‌السلام که هیچ گونه شک و شبهه‌ای در حجیت آنها برای انسان وجود ندارد. (بنگرید: مصباح الهدی، ص ۵۰۷ و ۵۰۸)

اما برخی از مفاهیم در اثر مباحث فلسفی در نفس انسانی شکل می‌گیرند. این آموزه‌ها به صورت گزاره‌های حملیه در نفس محمولی به موضوعی اثبات می‌شود، راهی برای احراز مطابقت آنها به هیچ وجه وجود ندارد و در واقع قطع و یقینی در نفس انسانی حاصل می‌شود که ناشی از ممارست نفس انسانی با مفاهیم ذهنی و قیاسات آنها به همدیگر شکل گرفته است یا به واسطه رمل و جفر و خواب و در احکام الهی به واسطه قیاس یا استحسان و مصالح مرسله به وجود آمده است و احراز مطابقت آنها به هیچ وجه به نور عقل و علم صورت نگرفته است. روشن است که چنین قطع و یقینی به هیچ وجه حجیتی نخواهد داشت.

فهرست منابع

- اصفهانی، میرزا مهدی، ابواب الهدی، موسسه معارف اهل بیت علیهم السلام قم.
- اصفهانی، میرزا مهدی، مصباح الهدی، موسسه معارف اهل بیت علیهم السلام، قم.
- انصاری، شیخ مرتضی، فرائد الاصول، لجنة تحقیق تراث الشيخ الاعظم، مجمع الفكر الاسلامی قم.
- مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه الاسلامیه، تهران.
- مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- مدنی شیرازی، سید علی، ریاض السالکین، تحقیق: سید محسن حسینی امینی، دفتر انتشارات اسلامی، قم.